

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در ادله‌ای بود که از آن‌ها استفاده می‌شود اعتراف شارع به شخص اعتباری. دلیل اول عبارت بود از ادله‌ای که به آن‌ها استدلال شده برای نفوذ معاملات و ایقاعات، مثل «احلّ الله البیع»، «تجارة عن تراض» و «أوفوا بالعقود» و غیر این‌ها از ادله‌ای که نام برده شد در جلسه‌ی قبل.

حاصل تقریب استدلال این بود که سه مقدمه باید بهم ضم بشود یا چهار مقدمه تا این نتیجه به دست بیاید. مقدمه‌ی اولی این بود که این عناوینی که در این ادله اخذ شده است این عناوین بحسب معنای عرفی و لغوی اش صادق است بر معاملات و ایقاعاتی که شخص اعتباری انجام می‌دهد به واسطه‌ی ممثلش. با این مقدمه ما نیاز داریم چون اگر این مقدمه ثابت نباشد نمی‌توانیم تمسک به اطلاق کنیم. مثلاً مولا فرموده است که یجب علی المرءه مثلاً ستر رأسها، می‌توانیم بگوییم اطلاق دارد شامل مرد هم می‌شود؟ خب می‌گوییم آقا رجل اصلاً این جا گفته چی؟ گفته مرأه، مرأه که شامل مرد نمی‌شود اصلاً لغتاً و عرفاً تا ما بگوییم اطلاق دارد مرد را هم شامل می‌شود. این جاها هم اگر بگوییم بیع اصلاً صادق نیست، تجارت اصلاً صادق نیست بر کاری که بانک مثلاً انجام می‌دهد، بانک می‌رود مثلاً چیزی را می‌خرد یا می‌فروشد یا مضاربه انجام می‌دهد، سایر عقود که الان بحسب قانون، کارهایی که بانک می‌کند بر اساس عقود اسلامی است، حالا بحسب قانونش این است حالا در خارج این جور می‌شود یا نمی‌شود مطلب آخر؛ ولی بحسب قانون و آنچه که برای بانک تجویز شده است و امضاء مرحوم حضرت امام قدس سره هم پای آن هست این همین است که عقود اسلامی باشد. خب اگر آمد مضاربه کرد این کار او مضاربه نیست، اسمش مضاربه نیست یا خرید یا فروخت اسمش این نیست یا وام داد اسمش قرض نیست یا خودش قرض گرفت از مردم قرض گرفت این اسمش قرض

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

نیست وام؛ پس مقدمه‌ی اولی این است که لا اشکال و لا ریب که این عناوین صادق است فی کل العالم، هر جا بروید می‌گویند آقا خرید فروخت فلان.

مقدمه‌ی دوم این است که خب اطلاق دارد، دیگر نگفته، قید نزده که کدام بیع «احلّ الله» اطلاق دارد، هر بیعی. ذات بیع را خدا «احلّ الله» قرار داده، این بیع بما له من المعنی این خدا حلیت روی آن آورده. پس اینما طبق آن حکم همراهش هست.

سوم این است که خب بعد از این که این را قبول کردیم این است که لازمه‌ی این تصحیح این است که پس بنابراین معترف است شارع به آن شخص اعتباری، چون این مدیرعامل این شرکت برای خودش نمی‌خرد که، این را برای شرکت دارد می‌خرد. اگر شارع فرمود این معامله‌ی تو درست است یعنی برای کی درست است؟ یعنی برای شرکت، پس شرکت را مفروض گرفته، قبول کرده، اگر یک چیزی را که نیست چه جور می‌گوید این برای آن درست است این معامله درست است؟ پس این هم یک لازمه‌ی این اطلاقات است.

مقدمه‌ی چهارم این است که خب این لازم حجت است چون مثبتات امارات علی ما بین فی الاصول حجة، ولو این که مثبتات اصول عملیه را گفتند حجت نیست اما مثبتات امارات حجت است. مثلاً برای این که فرق بین این دوتا واضح تر بشود، مثلاً کسی کمرش، می‌خواهد غسل بکند، خب کمرش را که نمی‌بیند مثلاً، ولی می‌داند قبلاً حمام رفته بوده و شسته بوده و فلان و این‌ها توی کمرش چیزی نبود مانعی از رسیدن آب و ایصال آب نبود، حالا شک می‌کند که الان مانع هست یا نیست؟ این چند روزی که فاصله شد، خب این جا یک وقت هست که شخص تقه‌ای می‌گوید آقا نگاه کن کمر من ببین چیزی هست یا نه؟ او می‌گوید نیست، یک وقت نه استصحاب می‌کند می‌گوید قبلاً که نبود حالا هم نیست. این دوتا فرقی چیه؟ اگر استصحاب بکند می‌گویند آقا به درد نمی‌خورد، چون استصحاب عدم مانع، این که مانعی نیست لازمه‌ی عقلی آن این است که پس یصل الماء الی این نقطه؛ شارع که نفرموده که، این دیگر حکم تکوینی است که مانعی نیست پس آب می‌رسد. اما اگر ببین بگوید، خبر تقه بگویم در این جا حجت است یا ببین را گفتیم باید ببین باشد، ببین گفت بله آقا هیچی روی کمرت نیست مانعی نیست. این هم لازمه‌اش است ولی این لازمه‌ی چیه؟ اماره است و

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

مثبتات امارات حجت است. پس بنابراین در این جا هم این ادله اماره است دیگر، این ظواهر این ها، اگر قرآن باشد که سندش قطعی است، دلالتش ظنیه است اماره است، خیلی خوب. پس بنابراین مثبتات امارات چون حجت است بنابراین نتیجه می گیریم که از این فرمایشات شارع کشف می کنیم، استنباط می کنیم که پس شارع قبول کرده این شخص اعتباری را. این استدلالی که شده.

«و قد یشکل فی هذا التقریب باشکالات» ...

س: استاد ببخشید این مقدمه ی سوم اصلاً شاید نیاز نباشد ما آن دلالت التزامی را بیاوریم داخل، با توجه به این که توی حقیقت بیع اصلاً مالک و ملک دخیل نیست و اصلاً حقیقت بیع «تملیک عین بمال» هست وقتی می فرماید «احل الله البیع» یعنی این تملیک را باید اصلاح کرد ...

ج: تملیک به کی؟

س: تملیک مال هرکسی که هست، عرفاً این ملک ...

ج: می دانم، پس همین را می خواهیم بگوییم، عجب است! نه همین، ما می خواهیم بگوییم این بانک را خدا قبول کرده، می گوییم چرا قبول کرده؟ چون فرموده این که زید آمد مثلاً فلان متاع را فروخت به بانک، تملیک به بانک کرد من این تملیک به بانک را قبول کردم، پس بنابراین درست؟ این تملیک را قبول کردم، شما ای خدای متعال، ای شارع، تملیک را قبول کردی مملک له را قبول نکردی؟ پس این تملیک به هیروت شد؟ پس آن را قبول کردی که لابد می گویی این تملیک به آن را قبول کردم.

س: پس این نتیجه موافق هستیم.

ج: خوب پس لازم داریم ...

س: نه می خواهیم بگوییم نیاز به دلالت التزامی ندارد ...

ج: عجب! چرا ندارد؟

س: اصلاً قصد بایع در حقیقت بیع همان جور که مرحوم شیخ فرمودند داخل نیست که ما بخواهیم بگوییم الان از قصد ...

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

ج: به قصد او کار نداریم ...

س: خب ما دوتا مال عرفی داریم

ج: نه نه ...

س: دوتا مال عرفی داریم این‌ها با هم تملیک و تملک جابه‌جا شدند، شارع هم بر این صحت گذاشته؟؟؟
مالک و مالک عوض و معوض را قبول دارد ملکیت آن‌ها را هم

ج: نه نه، ببینید این‌ها حالا یک مقداری اش وابسته‌ی به این است که معنای بیع چی هست؟ معنای بیع یعنی این ثمن و مثن را جابه‌جا کردم کار ندارم همین؟ یا نه تملیک عین بعوض هست؟ اگر شما گفتید که معمولاً حالا تملیک عین بعوض می‌گویند، اگر گفتید تملیک است یعنی من این را تملیک کردم به یک کسی در مقابل عوض، خب تملیک پس یک طرف می‌خواهد، تملیک کردم به او، تملیک بلا طرف که معقول نیست درست؟ چون امر اضافی است تملیک کردم به او. پس شارع که می‌گوید این تملیک تو را به او قبول کردم پس قهراً لازمه‌ی عقلی اش چیه؟ این است که پس بنابراین او را قبول کرده که یک چیز وجودی است موجودی است حالا ولو اعتباری، موجودی است اعتباری. پس این را قبول کرده و الا معنا ندارد.

خب پس این مقدمه‌ی سوم را هم از این جهت می‌خواهیم. حالا اشکالاتی که شده عده اشکالات به این استدلال شده.

اشکال اول که اصلش بزرگانی مثل محقق یزدی در حاشیه‌ی مکاسب و بزرگان دیگری، این معروف است، گفتند ببینید «وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» خدا متعال بیع را حلال کرده برای کی؟ برای کسی که این بیع ینتسب الیه. «أحل الله البيع» معنایش همین است، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» معنایش همین است، «أوفوا بالعقود» وفا کنید به عهدها، یعنی عهدها که به من ربطی ندارد، زید بن عمرو در پاکستان و خالد من وفا باید به آن بکنم؟ به من چه ربطی دارد؟ پس این‌ها عقدهایی که منتسب به خودتان است، این انصراف دارد به بیع منتسب، به تجارت منتسب، به عقد منتسب و همین جور. خب پس بنابراین به تعبیر مرحوم سید «أحل الله البيع» یعنی «أحل الله بيعكم»، «تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ» یعنی «تِجَارَتِكُمُ النَّاشِي عَنْ التَّرَاضِي»، «أوفوا بعقودكم»

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

معنایش این است. خب حالا پس بنابراین موضوع این آیات مبارکات این می‌شود و ما اول الکلام است که آیا این معامله‌ای که انجام می‌شود اصلاً این اولاً بیعکم گفته آن که کُم نیست، کُم مال خطاب به عاقل است ذی شعور است، کلمه‌ی کُم، عقدکم شامل او نمی‌شود، شامل بانک نمی‌شود که.

س:؟؟؟ 12:20 مقدمه‌ی اول را زد ...

ج: مقدمه‌ی اول را نزد نه، یعنی می‌گوید بیع هست ولی بیعکم را گفته، من نمی‌گویم بیع نیست ولی می‌گویم این انتساب را ندارد که انصراف به او دارد، درست؟ پس بنابراین این ادله مفادش این است، این مقدمه‌ی اولی، مقدمه‌ی ثانیه می‌گوید اطلاق دارد؛ اطلاق دارد در دایره‌ی خودش، یعنی بیع شما حالا هرچی می‌خواهد باشد، بیع زمین باشد، بیع ماشین باشد، بیع دیگری باشد، جوان باشی، پیر باشی، در این حالت باشی، در آن حالت باشی، مریض باشی، سالم باشی، همه‌ی این‌ها را می‌گوید این درست است، اطلاق دارد ولی نمی‌تواند اطلاق داشته باشد نسبت به چیزی مصداقی که خارج از مفاد اوست. بیعکم است کُم هم یعنی چی؟ یعنی عقلاء. پس بنابراین این نمی‌گیرد آن را. پس تمسک به این دلیل‌ها در ما نحن فیه تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌ی خود دلیل است آن اول کلام است یا باید بگوییم اصلاً درست نیست اگر بگوییم کُم اصلاً شامل نمی‌شود. اگر هم شک داشته باشیم که مثلاً شاید تقلید باشد چون بیشتر آدم‌ها هستند از این جهت مثلاً کُم، خب اول کلام است که این این جوری هست یا این جوری نیست پس تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه می‌شود. حالا این اشکال مهمی است ببینیم می‌توانیم تخلص از این بکنیم یا نه؟

«و قد یشکل فی هذا التقریب باشکالات: الاشکال الاول، الف. أنّ المتبادر من العناوین المأخوذة فی هذه الأدلة هو ما کان منتسباً الی الشخص الطبیعی حدوثاً کما فی المعاملات الصادرة من المُلک أو بقاءً کما فی المعاملة الفضولیة التي أجازها المالك» می‌فرماید که آن چیزی که متبادر به ذهن هست و منسب به ذهن است از این عناوینی که اخذ شده در این ادله «هو ما کان» آن عناوینی است که منتسب باشد به شخص طبیعی یا در حالت حدوث منتسب باشد یعنی از اول که دارد پیدا می‌شود این معامله «کما فی المعاملات الصادرة من الخوّد من الشخص المُلک» از خودشان یا اگر اول منتسب نیست بعداً منتسب بشود مثل بیع فضولی، می‌گوید

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

زید بن ارقمی آمده مال دیگری را فروخته، خب الان منتسب به مالک نیست آن فضول رفته این کار را کرده، غاصب بوده یا دزد بوده یا هرچی. بعداً که مالک مطلع شد گفت «اجزت» آقایان گفتند بعد از این که آن اجازه کرد آن عقدی که از فضولی سر زده حالا منتسب به این آقای مجیز می شود، می شود عقده، می شود بیعه، می شود تجارته. پس باید یا در حین حدوث این چنین باشد آن وقتی است که از خود مالک سر می زند یا اگر آن موقع نیست بعداً بالاجازه این جور بشود. بالاخره باید انتساب به او پیدا کند. چرا می گویند این باید منتسب باشد؟ «إذ الظاهر من قوله تعالى: أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» أوفوا بعقودكم « زیرا ظاهر از این آیهی شریفه ولو تصریح خدای متعال نکرده ولی منسب از آن این است «أوفوا بعقودكم الصادره منكم» و الا عقدی که از من صادر نشده و ربطی به من ندارد دیگری دارد انجام می دهد چه ربطی به من دارد که خدا به من می فرماید برو به آن عقد وفا کن؟ «و من قوله تعالى: وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» ظاهر از این قول خدای متعال چی هست؟ «احل الله بیوعکم» باز «و من قوله «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» تجارتکم الناشئة عن التراضی» چون این «عن» معنایش نشوء است، تجارتی که ناشی از تراضی باشد «و هكذا الحال فی سائر العمومات و الاطلاقات. رهان مقبوضه یعنی رهانکم المقبوضه منكم این جا هم یعنی همین و «المؤمنون عند شروطهم» آن جا که دیگر المؤمنون دارد عند شروطهم یعنی شرط خودشان باز نه شرط دیگران.

س: 16:40

ج: بله؟

س: وقف عقد است یا ایقاع است؟

ج: اختلافی است. بعضی اقسامش گفتند ایقاع است مثلاً بعضی ها، بعضی اقسامش... مثلاً وقف مسجد اگر می کند گفتند ایقاع، کسی لازم نیست قبول بکند یا بعضی برای امور عامه اگر وقف می کنند لازم نیست. این ها، این احتیاج به چیز ندارد، محل کلام است که وقف جزء کدام است.

«ب. من الواضح عدم انتساب» خب پس ما انتساب خواستیم، دو: مقدمه ی ثانی «من الواضح عدم انتساب هذه العناوين الى الشخص الاعتباری و إن تصدی ممثله لإنشائها» اگر چه ممثلش این شخص اعتباری مثلاً

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

مدیرعامل یک شرکت یا آن رئیس بانک یا مثلاً فرض کنید که توی بانک مرکزی رئیس بانک مرکزی و هكذا و هكذا، اینها که به خدمت شما عرض شود ولو اینها تصدی بکنند اما این معامله نسبت داده نمی شود به این که بگوییم بانک مرکزی امروز فروخت یا فلان شرکت به عنوان شرکت، بله این آقای که مدیرعامل است فروخت. پس این عقد عقد الممثل می شود، بیع الممثل می شود نه بیع بانک یا بیع شرکت یا عقد شرکت، انتساب نشد، پس بنابراین ...

س: ممثل را به عنوان وکیل آن شخص حساب می کنند یا

ج: حالا داریم اشکال را می گوییم لابد یک جواب هایی داده شده، حالا صبر بکنید ...

س: اگر عقد فضولی را بخواهیم ناقل ببینیم این جا این اشکال مطرح نمی شود؟

ج: نه چه کاشف بدانی چه ناقل بدانی حرف سر این است که عقدکم می شود با اجازه، این ربطی به نقل و کشف ندارد.

خب می فرماید که «من الواضح عدم انتساب هذه العناوين الى الشخص الاعتباری» این عناوین همین بیع و تجارت و بقیه «و إن تصدی ممثله لإنشائها؛ إذ ملاک الانتساب» این که یک عقدی، یک بیعی، یک تجارتي به کسی منتسب بشود ملاک انتساب چیه؟ «إما الصدور»، از خودش «أو الإذن»، اذن بدهد. ولو از خودش صادر کند، به یک کسی بگوید آقا اجازه دادم این مثلاً کتاب من را بفروشی، ماشین من را بفروشی، «أو التوكيل» وکیل کند کسی را و وکیل برود و انجام بدهد. «و الكل منتفی فی مورد الشخص الاعتباری» چرا؟ برای این که از خودش که صادر نشده، اذن هم که نداده بود. معنا ندارد بگوییم بانک اذن داده، توكيل هم که نکرده کسی را، بانکی را وکیل کرده؟ پس بنابراین اینها ملاک برای انتساب، این امور ثلاثه است مثلاً، یا از خودش صادر کند، یا اذن بدهد که دیگری انجام بدهد یا دیگری را وکیل کند. خب هیچ کدام که بانک این کارها را نکرده، نه عقل دارد نه شعور دارد که این کارها را بکند پس بنابراین چه جور به او منتسب می شود؟

س: منحصر در همین سه تا می شود؟

ج: حالا این آقای مستشکل دارد این جوری می گوید.

س: ... 20

ج: مستشکل دارد این جوری می گوید. حالا فرض کفر دارد می گوید. اشکال که ندارد. اشکالش را بخوانیم ببینیم چی می شود جواب داد. مستشکل دارد این جوری می گوید.

خب «و الکل منتف فی مورد الشخص الاعتباری، كما أنّ خطاب «کم» أيضاً لا یشمله» علاوه بر این که از نظر مقام اثباتی هم وقتی شد عقدکم، «کم» یک واژه ای است که جعل شده در زبان عرب برای خطاب به کی؟ به ذوی العقول. پس بنابراین از نظر تحلیلی می گوییم انتساب چه جور درست می شود؟ یا به صدور از او یا به اذن یا به توکیل. از نظر این که شما می گوید منصرف از این هم عقدکم هست، بیعکم هست و الی آخر، این «کم» هم مال چیه؟ مال ذوی العقول است. بانک و نمی دانم شخص اعتباری و این ها که ذوی العقول نیستند که بنابراین استدلال عقیم می شود. این فرمایش مستشکل که این خیلی از بزرگان و این ها اشکالشان به دلیل اول همین است.

س: «کم» که؟؟ 21:20 در دلیل که نیست.

ج: منصرف است دیگه، یعنی کانه ناگفته ای است که مثل گفته است.

س: ما هم همان توسعه اش را؟؟ که این که یک عده خاصی را می گیرد. خود «کم» که موضوعیت ندارد. می خواهیم بگوییم همه؟؟ که شامل نمی شود؟؟ یک کسانی که مربوط هستند. خب این ...

ج: کسانی که مربوط هستند می فرمایید.

س: نه، ...

ج: خب حالا آن یک حرفی است. حالا بله، این اتفاقاً این فرمایش حضرت امام قدس سره در بحث فضولی عنوان کردند، در مقابل قوم که آن جا گفتند عقدکم، بیعکم، فلان، ایشان دوتا حرف دارند. یکی این که ایشان می فرمایند که نه، این نیست. بیعکم، عقدکم نیست. بلکه مقصود بیع مرتبط است. به یک شکلی باید ارتباط داشته باشد. آن بی در و دروازه و آن جوری نه، حتی ارتباطش هم به این هم هست. می گویند آقا زید و عمرو هم وقتی معامله می کند شما به این معامله وفادار باش. یعنی چی؟ وفاداری آن ها به این است که آن آقا ثمن

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

را تحویل او بدهد، او متاع را تحویل او بدهد. وفاداری بنده که اجنبی از آن معامله هستم این است که اگر خواستم آن متاع را بخرم یا در آن تصرف کنم دیگه از این به بعد باید چه کار کنم؟ از مشتری بروم اجازه بگیرم. چرا؟ وفاداری به آن عقد نسبت به من که یک شخص ثالثی هستم چیه؟

س: بحسبه

ج: هر کی بحسب خودش است دیگه. پس بنابراین این که شما می گوید که باید این جور تضییق می کنید دایره را نه، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/1) نیست. «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ی که اجنبی نمی شود از شما باشد. اجنبی نمی شود از شما باشد.

س: خب این که؟؟ باید مبتلا به باشد تا 23؟؟

ج: بله.

س: این که؟؟ تکالیف هست.

ج: یعنی چی؟

س: باید اطلاع به آن تکلیف پیدا کنم به مصداقش را به من؟؟ تکلیف برای فعلی اش و الا توی این که در ...

ج: حرف سر این است که چه جور، حالا حرف سر این است که خطاب چیه؟ آن تکلیف ...

س: ...

ج: خب آن همین، مقید لبی اش همین، مقید لبی اش چیه؟

س: ...

ج: یک جوری ارتباط پیدا کند اما نه انتساب به من لازم است پیدا کند. ارتباط پیدا کند نه انتسابی که شما آقایان گفتید. و بعد آن انتساب هم آمدی در «کُم» متجلی ساختید. حرف ایشان این است. باید بی ارتباط با من نباشد. اما این که شما بیایید بگویند نه، باید انتساب داشته باشد. این حرف که می گویند انتساب باید داشته باشد. ثانیاً شما گفتید انتساب به چی درست می شود؟ آمدید گفتید انتساب یا به این می شود که از خودش صادر بشود یا اذن داده باشد یا توکیل باشد. ایشان می گویند بله، آن جایی که خودش انجام داده باشد

انتساب درست است. اما ما در اذن و توکیل قبول نداریم انتساب درست بشود. کار مال وکیل است. می گویند کی فروخت؟ می گویند وکیلش. نه خودش. درست؟ کی فروخت؟ مأذونش. نه خودش. آنجا هم ما قبول نداریم انتساب را. پس ایشان دوتا حرف دارد. یکی این که شما می آید این آیات و این روایات و اینها را می آید می گویند حتماً باید منتسب باشد، این درست نیست. بعد در انتساب هم یک ملاکی می دهید این ملاک شما هم درست نیست. این فرمایشی است که امام دارند که اینجا هم گفته «من مصادر هذا البحث ما أفاده السيد الامام في كتاب البيع». خب حالا جواب.

«جواب الإشكال: إنّ الملاك صحة المعاملة عند العرف و العقلاء احد الأمرين» توضیح مطلب این است که ببینید؛ شما می گوید که، حرف شما این بود دیگه، متبادر از این آیات و روایات این است. این را دارید می گویند. این که بخواهیم بگوییم متبادر این است. این در صورتی درست بود که ذهنیت عرف این که الان می گویم نباشد. اگر ذهنیت عرف این که الان می گویم باشد هیچ وجهی برای این که بگویید متبادر آن است نیست. آن که در ذهن عرف است این است که معامله ای نافذ است، صحیح است که یا خود مالک این کار را کرده باشد یا من له ذلک ولو مالک نباشد. من له ذلک مثل ولی، مثل وکیل، مثل مأذون است، مثل قیم است، مثل وصی است، مثل متولی اوقاف است. توی عرف می گویند همه ی اینها درست است بفروشد، بخرند، قرض بگیرند، عقدی انجام بدهند، در رابطه با مولی علیه، در رابطه با موکل، در رابطه با موصی له، در رابطه با آن کسی که اینها قیم او هستند و هکذا. می گوید این احداً الامرین است. حرفی از انتساب و اینها توی ذهن عرف نیست که این عقد باید مال او باشد. نه، آن که توی عرف است این است. یا این چنین باشد، از اینها سر بزند یا اگر از اجنبی سر زد، کسی که مالک نیست، وکیل نیست، ولی نیست، اینها نیست، بعداً آن من له الاجازه اجازه کند. احداً الامرین لازم است که یا از اینها سر بزند یا اگر از اینها سر نزد من له الاجازه اجازه کند. مثلاً ولی طفل یک کسی آمده مال طفل را فروخته، خب حالا طفل که خودش نمی تواند اجازه کند. من له الاجازه اینجا می شود ولی او، گفت باشه، دید معامله معامله شیرینی است، به نفع طفل است. غبطه طفل در آن وجود دارد، می گوید اجازه. یا وکیل مفوض است. یک کسی کسی را وکیل خودش قرار داده گفته

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

هر چی به مصلحت من بود تو وکیل من هستی. او می بیند معامله اجنبی انجام داده، این وکیل مفوض، وکیل تام می گوید اجزت. خب این جاها هم لزومی ندارد که، حالا وقتی که آن چیزی که در عرف وجود دارد عبارت است از این، آن وقت این، وقتی این آیه به آن ها القاء می شود «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره/275) این ها می فهمند یعنی «أَحَلَّ اللَّهُ بَيْعَكُمْ»؟ وجهی برای این انصراف نیست. بعد چون انصراف یا باید استبعاد باشد، استبعاد عرفی باشد که یک چیزی را مستبعد می دانند یا مستحیل می دانند عرفاً، این جور چیزها باشد موجب انصراف می شود. اما وقتی که نه، می گوید خدا بیع حلال کرده و الان که همه ی این ها بیع است دیگه و درست هم هست. ما که همماش را درست می دانیم. قرینه ای نیست برای این که تقیید بخواهد بشود. پس اطلاق می شود.

س: ... 28:30

ج: خب این جا هم ارتباط دارد. این هم حالا اضافه باید بکنم. این را چون اضافه نکردم فرمایش شما... و آن این است که بین عقلاء همه ی شخصیت های اعتباری و زان ممثل در شخصیت های اعتباری و زان کیه؟ مثل وکیل و موکل و نمی دانم ولی و ...، یعنی این هم ولو ولی، ولو این که وکیلش ندانند. ولو ولی اش ندانند اما یا بعضی اصلاً حقوقدان ها می گویند این ها ولی هستند، بعضی حقوقدان ها می گویند وکیل هستند. بعضی حقوقدان ها هم یک چیز دیگر می گویند که حالا ان شاء الله بحث هایش بعداً می آید. چون در این که حقیقت مدیرعامل چیه؟ کی چیه؟ این ها ... ولی یک سری هم می گویند نه آقا، یکی از کسانی هم که توی عرف عقلاء چنین حقی دارد که معامله ای کند برای بانک، برای شرکت، برای شخصیت حقوقی، کیه؟ مدیرعامل است. یعنی مدیرعامل وزانش عند العقلاء و زان کیه؟ و زان اولیاء است، و زان وکلاء است، و زان متولیان اوقاف و امثال ذلک است. این هم یا برمی گردد به آن ها یا یک چیز دیگری است که همان شأن را پیش عقلاء دارد. پس بنابراین همان طور که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» از معامله وکلاء منصرف نیست، از معامله اولیاء منصرف نیست، از معامله وصی و قیّم و این ها منصرف نیست. از معامله مدیرعامل و رئیس شرکت و امثال ذلک هم منصرف نیست. این فرمایش، این هم جواب.

ج: ما به سیره الان تمسک نمی‌کنیم. خوب دقت بفرمایید. به سیره الان تمسک نمی‌کنیم. ما داریم این را می‌گوییم. می‌گوییم چون این سیره در بین عقلاء هست و این جور معاملات را درست می‌دانند پس منشأی برای انصراف در آیه نیست. چون انصراف منشأ می‌خواهد. بعد از این که لفظ وضع شده برای معنایی که شامل این‌ها می‌شود. آن را که مناقشه نداریم. پس حالا بگوییم خدا که می‌فرماید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، یعنی چی؟ بله، به حکم انصراف می‌گوییم آقا، معنا ندارد خدای متعال بفرماید «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» برای کسانی که هیچ‌گونه ارتباط و ربطی ندارند. این درست است. به این اندازه دایره «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» تضييق می‌شود نه مازاد بر این.

«جواب الإشکال: أن ملاک صحه المعاملات عند العرف و العقلاء أحد الأمرين علی سبيل منع الخلو، إمّا صورها ممّن له ذلك ککونه مالکاً أو ولیاً أو مأذوناً أو وکیلاً» یا این جور باشد. «و إمّا کونها ممضاه» آن معامله امضاء گردیده شده باشد و نافذ گردیده شده باشد، «من قبل من له الامضاء و إن لم تصدر حدوثاً من أحد هؤلاء» اگرچه حدوثاً از مالک و ولیّ و مأذون و وکیل صادر نشده و از یک آدم اجنبی غاصب و دزد و امثال ذلك مثلاً صادر شده. ولی اگر ممضای از طرف این شد درست است. یکی از این‌ها آمد امضاء کرد درست است. «و لیس لعنوان الانتساب دخلٌ فی الصحه عند العقلاء». انتساب که بگویند این بیع کرد نه، این اجاره کرد نه، این انتساب لازم نیست. خب «و لیس لعنوان الانتساب دخلٌ و اثرٌ (در صحت) عند العقلاء بل تمام الملائک تحقّق أحد هذين الأمرين» که یا خودش یا این‌ها. «تحقّق الانتساب أم لا» انتساب این‌جا به وجود بیاید مثل آن‌جایی که خودش می‌فروشد یا انتساب به وجود نیاید. حالا آن‌جایی که نمی‌آید آقایان، عده‌ای از بزرگان و علماء می‌فرمایند وکیل هم وقتی می‌فروشد انتساب باز هست. بعضی‌ها هم می‌گویند نیست مثل خود امام. می‌گویند این‌جایی که ولیّ می‌فروشد، نمی‌دانم وکیل می‌فروشد، مأذون می‌فروشد انتساب درست نمی‌شود. ولی در عین حال معامله چیه؟ معامله صحیح است. «و مع هذا کیف یمكن» با توجه به این که عند العقلاء بیع صحیح، معامله صحیح این است و انتساب توی آن نیست شما چه طور می‌توانید بگویید «و مع هذا» یعنی با این ذهنیتی که عقلاء دارند «کیف یمكن القول بأن المتبادر و المنصرف إليه عند العرف من هذه

الأدلة هو ما استظهره المستشكل»؛ آن است که مستشكل استظهار کرد گفت بیعکم است، عقدکم است. یا گفت باید منتسب، البیع المنتسب الیکم، این نیست. المنتسب الیکم را از کجا در آوردی؟ «فإنّه علی خلاف مرتکزهم» این متبادری که شما می‌گویید برخلاف مرتکز عقلاء است و برخلاف بناء آنها است در معاملاتشان، حالا که این جوری است «فالظاهر شمول هذه الأدلة لكل الموردين الذین ذکرناهما» همان جوری که خودش می‌فروشد، همان جوری که وکلاء می‌فروشند یا مدیرعامل می‌آید می‌فروشد یا ممثّل... «و بما أنّ» این تنمّه کلام است که به آن احتیاج داریم. «و بما أنّ ممثّل الشخص الاعتباری له إنشاء المعاملات عند العرف و العقلاء» البته «فی الإطار الذی حدّد له» در آن دایره‌ای که برای او محدّد شده در اساسنامه که چی چی می‌تواند بفروشد، به کی می‌تواند بفروشد، چه جوری باید...؟ مثلاً به مزایده باید بکند؟ مثلاً فرض کنید به داخل بفروشد؟ به خارج...؟ آن در اساسنامه برایش تحدید شده. «فما یصدر من الممثّل من تلك العناوین» که بیع و عقد و تجارت و سایر باشد «یکون مشمولاً للأدلة كما أنّه مأمور بالوفاء» همان‌طور که چون عاقد است این آقای ممثّل، «أوفوا بالعقود» می‌گیرد. و به این عقد وفا کن. یعنی چی؟ یعنی بعد نروی فسخس بکنی. نه این‌که اگر فروختی، چیزی را که فروختی ندهی به دست مشتری. یا این‌که در صدد گرفتن آن ثمن نباشی. «مأمور بالوفاء و مخاطب بقوله تعالی أوفوا بالعقود كما هو الحال فی اولیاء الصغار» که آنها مأمور به چی هستند؟ مأمور هستند به وفاء. و حال این‌که بیعه، بیع آن بچه نیست. ولی خودش چون بیع، خودش عاقد است آیه شریفه شاملش می‌شود، چون خودش بایع است شاملش می‌شود. «و متولّی الأوقاف مثلاً بلا فرق بینهم أصلاً». بین وکیل و وصیّ و فلان و ممثّل هیچ فرق عرفی وجود ندارد. «هذا» یعنی خذ هذا المطلب. این مطلب هم که حالا خیلی دخالت در این ندارد. می‌خواهم فقط به آن اشاره بکنند. می‌گویند «و ما جاء فی کلام المستشكل من تحقّق الانتساب» در مآذون و وکیل، فهو محل الکلام است. آن هم یک چیز مسلمی نیست که بگوییم آن‌جاها انتساب درست می‌شود. نه. «کتحقّقه بالإجازة فی الفضولی» این انتساب در مآذون و وکیل مورد کلام است همانند تحقّق انتساب به سبب اجازه در باب فضولی. آقایان می‌گویند وقتی که اصیل آمد گفت اجزت، می‌شود بیعه، عقده، آن‌جا هم نه، معلوم نیست. امام قبول ندارند. می‌گویند وقتی گفت اجزت باز

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/09/01

بیعه نمی‌شود. ولی درست است. چرا؟ چون ما انتساب نمی‌خواهیم. «لکن بعد ما عرفت من عدم تدخل قید الانتساب» که در صفحه قبل گفتیم «فلا حاجة هنا إلى هذا البحث» که ما دنبال بکنیم که آیا انتساب این جا وجود دارد یا وجود ندارد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان